

آنهم برای رفع خطر فوق لازم دیدند تا در قدم اول هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق را مجبور به وحدت عمل سازند و در قبال آن با راه اندازی یک کودتا به جمهوری محمد داؤد خان پایان دهند. درحالیکه شورویها در اول به این فکر نبودند و میخواستند محمد داؤد خان را به حیث یک شخصیت مؤثر فقط برای یک دوره انتقالی نامعلوم و آماده شدن تدریجی شرایط برای گماشتگان خود، برسر اقتدار نگهدارند و این دوره به نظر آنها باید تا زمانی ادامه می یافت که محمد داؤد خان برای تطبیق اهداف شوروی در افغانستان و منطقه مفید واقع می شد. واضح بود که این دو هدف متضاد و این بازی خطیر، روزی در یک نقطه تصادم میکرد و یک انفجار خونین را با ر می آورد. تصفیه پرچمیها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در تغییر سیاست خارجی محمد داؤد خان روز بروز فاصله گرفتن از توقعات مسکو را آشکارتر میساخت.

نقش سفارت شوروی در وحدت دو جناح :

عمال کی.جی.بی و سفارت شوروی در کابل به همین منظور در اواخر سال 1355 (1976) کوشیدند تا در قدم اول بین دو جناح رقیب پیرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند. آنها میدانستند که اینکا ساده نیست و اختلاف بین این دو جناح عمیقتر از آنچه است که بزودی ترمیم شود. احساس ضرورت مبرم برای تغییر فوری رژیم، سفارت شوروی را در کابل ناگزیر ساخت، بر هر دو طرف خلق و پرچم شدیداً فشار وارد کند تا به منظور آمادگی برای کودتا به اسرع وقت دست بدست هم دهند و همکاری و تفاهم نمایند.

به صد مشکل سران خلقی و پرچمی به تفاهم رسیدند، البته به استثنای میراکبر خیبر از جناح پرچم که معتقد بود: حزب هنوز آماده گرفتن قدرت نیست و اختلافات درون حزبی کاملاً حل نشده، بجای کودتا باید از طرق مبارزات سیاسی برای یک مدت استفاده کرد. (برای شرح مزید، دیده شود مقاله: "مسأله وحدت خلق و پرچم - آغازگر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 13 می 2015)

سلطانعلی کشتمند از اراکین پرچم در کتاب خاطرات خود نظر خیبر را وجه عمومی داده در این ارتباط می نویسد: «هدف پرچمیها از کارمیان آرتش [اردو] و آرتشیان [منسوبین اردو] هرگز توسل به زور و از این طریق رسیدن به قدرت نبود، بلکه هدف سیاسی ایشان را ارتقای آگاهی سیاسی و اجتماعی منسوبین اردو در ردیف بخشها و گروه های دیگر مردم تشکیل میکرد.» موصوف در جای دیگر با وضاحت تصریح میکند که: «تأمین وحدت دوباره حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ا) در جولای 1977 از نگاه رهبری خلقیها، اتخاذ آمادگی برای کسب قدرت بوسیله (ح د خ ا) تلقی میگردد. ولی وحدت حزب در نظر پرچمیها برپایه نگرش اصولی استوار بود که هدف آنرا همبستگی نیروهای چپ و دموکراتیک در یک مبارزه دوامدار و به مثابه سنگپایه تشکیل جبهه متحد ملی مشتمل بر کلیه نیروهای ملی دموکراتیک کشور تشکیل میکرد.» (کشتمند، سلطانعلی: "یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی با برهه های از تاریخ سیاسی معاصر افغانستان، چاپ دوم، کابل 2003، صفحه 319 و 321)

این نوع ابراز نظر کشتمند، سؤالی را ایجاد میکند که چرا سران پرچم از این اصل حزبی تخطی کردند و بخصوص شخص کشتمند که معترف به موجودیت همچو اصل در حزب بود، چرا از وحدت حزب زیر دستور سفارت شوروی و به منظور کسب قدرت از طریق کودتا حمایت کرد و در رهبری کودتا اشتراک نمود که بعد از سالها حین اقامت در لندن به حیث مهاجر میخواهد آن موضوع را به حیث یک اصل حزب برای پرچم عمومیت بخشد؟

خلیل زمر - یکی از شگردان وفادار خیبر ضمن یک مصاحبه با خبرنگار بی بی سی از قول خیبر چنین گفت که: «ح.د.خ.ا، حزب انقلاب اجتماعی است، نه حزب کودتا». او افزود که خیبر از کارل مارکس نقل قول میکرد که: «کودتا یک توطئه است که از طرف یک تعدادی از افراد جوان پیش برده میشود، ما حزب کودتا نیستیم، ما حزب انقلاب اجتماعی هستیم و باید در بین مردم کار کنیم. وقتی که قوت ما در بین مردم بیشتر شد، این مسلم است که تعداد

د پانو شمیره: له 2 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي ښي پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولۍ

بیشتری از مردم، از ما حمایت میکنند. لهذا چیزی که در برنامه گفته شده، آنرا باید اجرا کنیم. برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعریف میکند که این حزب، حزب انقلاب اجتماعی است. ما نباید از این برنامه عدول کنیم. کودتا کردن عدول از برنامه های حزب است و عواقب بسیار بدی دارد».

خلیل زمر که خودش نیز به حیث یکی از نخبگان شاخه پرچم به حمایت از خیبر تبارز کرده بود، در باره وحدت حزب در مصاحبه خود چنین تصریح کرد که: «اساساً کسی تمایل چندانی برای وحدت بین دو جناح یا دو شاخه و فراکسیون حزب نداشت و آمادگی لازم برای این کار هم فراهم نبود و بحث اتحاد تنها با دیکته و فشار اتحاد شوروی صورت میگرفت که خودش مقدمه ای بود برای فراهم کردن زمینه برای تصرف قدرت. آمادگی ابتدائی بود، دست های اتحاد شوروی بخصوص از طریق ماموران سفارت اتحاد شوروی در کابل که عملاً بر رهبران حزب فشار می آوردند که باید وحدت را بپذیرند، کاملاً مشهود بود»؛ او در ادامه افزود که: «حتی یکی از اهداف سفر داؤد خان به اتحاد شوروی همین بود که با بریژنف حرف بزند که مأموران اتحاد شوروی در کابل از طریق تأمین اتحاد دو شاخه ح.د.خ.ا عملاً در امور داخلی افغانستان مداخله میکنند و شما باید تعداد کارمندان خود را در سفارت کاهش دهید و همین مسئله به بد شدن مناسبات بریژنف و داؤد منجر شد». (مصاحبه خلیل زمر با عنایت فانی، بی بی سی، مورخ 29 دسمبر 2009 مطابق 8 جدی 1388)

با این گفته واضح میشود که بعضی عناصر جناح پرچم از جمله میراکبر خیبر در شرایط آنوقت طرفدار فوری کودتا نظامی نبودند و میخواستند تا مساعد شدن فرصت، به مبارزه سیاسی ادامه دهند.

در اینجا آشکار میگردد که بین پلان سفارت شوروی و نظر خیبر تفاوت و شگاف عمیق وجود داشت. گروه طرفدار خیبر به شمول خلیل زمر، ثریا بها (خانم برادر داکترنجیب بعداً رئیس جمهور رژیم کمونیستی کابل) و یک عده دیگر در اواخر سال 1356 از حزب انشعاب کرده و به تبلیغ علیه اتحاد حزب خلق و پرچم پرداختند. با این حالت سفارت شوروی در یک موقف خطیر قرار گرفت: از یکطرف لزوم هرچه زودتر کودتا و از طرف دیگر خطر افشای آن توسط گروه انشعابی خیبر.

معمای قتل خیبر:

شام 28 حمل 1357 جسد میراکبر خیبر در رجاوه بین صحت عامه و چارراهی میکروریان پیدا شد که به ضرب گلوله بطور مرموز به قتل رسیده بود و قاتل او هرگز پیدا نشد. بعضی ها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی آنرا مربوط به اختلاف درون حزبی و رقابتهای ذات البینی اراکین حزبی خواندند و مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند و عده دیگر انگیزه قتل را انشعاب از پرچم و مخالفت خیبر با ببرک کارمل وانمود کردند. ولی در هر حال این شایعه که خیبر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال کی.جی.بی روی انگیزه که فوقاً ذکر شد، به قتل رسیده است، بیشتر مدار اعتبار مییابد. زیرا سفارت شوروی می بایست خیبر را نه تنها به حیث عنصر مخالف کودتا از بین بردارد، بلکه مرگ او را وسیله اتحاد بالقوه حزبی و سرزنش کسانی قرار دهد که از هدایت آنها سرپیچی کند و علاوه با قتل خیبر سفارت شوروی خواست زمینه هرج و مرج و نیز تحریک و نا آرامی را در شهر ایجاد نماید تا بدانوسیله پلان کودتا را در جوار این نا آرامی و بی نظمی عمدی به پیش ببرد. روز تشیع جنازه خیبر اوضاع در کابل دگرگون شد و وابستگان حزبی و از همه بیشتر تماشاچیان، در یک صف طویل به راه پیمائی و شعار دادن پرداختند و جنازه را با عبور از نقاط مزدحم شهر بردوش کشیده در حوالی بالاحصار به خاک سپردند و سران حزبی به ایراد بیانیه های انقلابی پرداختند که شدت کلام آنها علیه حکومت قبلاً سابقه نداشت.

حکومت با مشاهده اوضاع در صدد بازداشت یک عده از سران حزبی (خلق و پرچم) برآمد و در شب 5 ثور اسمای بازداشت شدگان از طریق رادیو اعلان شد. پس فردای آن هنگامیکه محمد داؤد خان مجلس وزرا را در ارگ دائر کرده بود تا بر سر نوشت حزبیها و اوضاع جاری تصمیم بگیرد، ناگهان در حوالی ساعات ده بجه قبل از ظهر تانکها

د پانو شمیره: له 3 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي ښي پاڼوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولۍ

از قوای 4 به شهر ریختند و بین قوای گارد ارگ و کودتا چپان جنگ شدید آغاز شد. حوالی ظهر طیاره ها برفضای کابل به پرواز درآمدند و شروع به بمباردمان ارگ کردند. جنگ در بیشتر ساحات کابل گسترش پیدا کرد و قطعات نظامی یکی پی دیگر بدست شورشیان افتادند. شب حملات شدیدتر شد و در حوالی صبح ارگ جمهوری سقوط کرد. ساعت 7 شام اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان به عبارت ذیل به پشتو و دری از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید:

«سردار محمد داؤد، آخرین فرد خاندان مستبد سلطنتی نادرخان، این عوام فریب بینظیر تاریخ و خائن به اراده خلق افغانستان، برای همیشه از میان رفت. حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دست آوردهای انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر، وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

نشر این اعلامیه بیانگر سقوط رژیم جمهوری و از بین رفتن مؤسس آن محمد داؤد خان بود. در این حادثه المناک نه تنها محمد داؤد خان، بلکه 20 تن از اعضای فامیل او، به شمول خاتمش (خواهر محمد ظاهر شاه)، سه پسر، دو دختر، دوعروس و تعدادی از نواسه های خوردهسالش، همچنان برادر رازدار و با وفایش محمد نعیم خان و یک خواهرش با خواهر دیگر محمد ظاهر شاه که همه در این روز مصیبت بار در یک اتاق بزرگ ارگ گردهم آمده بودند و نمیدانستند چه سرنوشتی در انتظار آنها است، همه آنها با عده ای چند از اراکین دولت وفادار به محمد داؤد خان زیر رگبار مسلسل خلقی و پرچمی ها جام شهادت نوشیدند و با وقوع این حادثه دامن کشور به لجن زار تاریخ کشانیده شد.

توضیح مختصر پیرامون بعضی نظر ها:

در پایان این نوشته به حیث یک استنتاج کلی میخوام به چند موضوع اشاره کنم که ذهن بعضی از هموطنان را هنوز هم به خود مصروف ساخته است، از جمله مسائل ذیل:

عده ای از هموطنان مسئولیت کودتای ثور 1357 را به دوش محمد داؤد خان می اندازند و مدعی اند که اگر کودتای 26 سرطان 1352 صورت نمی گرفت و رژیم سلطنتی سقوط نمیکرد، حزب دموکراتیک خلق نمیتوانست به قدرت برسد. این عده هموطنان فکر میکنند که دوره دهه قانون اساسی از نظر سیاسی یک دوره بسیار باثبات و مستحکم بود و کودتای سرطان موجب بی ثباتی و در نهایت منجر به کودتای ثور گردید.

کسانی که معتقد به فرضیه ثبات رژیم سلطنتی در دهه دموکراسی میباشند، اگر کمی اوضاع را در آنوقت به دقت و به روی واقعیت ها مطالعه و بررسی نمایند، به یقین به عمق حالت "شکنند" اوضاع که هر روز معلق تر و بی ثبات تر می شد، به سهولت پی برده میتوانند. اعلیحضرت برای جلوگیری از این وضع با محمد موسی شفیق به این نتیجه رسیدند که باید کشور را از این حالت نجات دهند و آنها راهی نداشتند، جز اینکه در سیاست داخلی و خارجی تحولات جدی را رویدست گیرند. طوریکه در این مقاله به تفصیل بیان شد، تحولات مهم دوره شهید محمد موسی شفیق برای شوروی غیرقابل تحمل بود و آنرا تخطی از "دوکتورین برژنف" دانسته در صدد آن شدند تا هرچه زودتر سلطنت را سقوط دهند. آنها میدانستند که با تغییر حکومت شفیق خطر از بین نیرود، زیرا این مرتبه پادشاه افغانستان به همکاری شفیق مصمم به تغییرات مهم بخصوص در روابط خارجی و تمایل به غرب و کشورهای اسلامی و بهبود روابط با دو کشور همسایه بود.

در این حالت از یکطرف که سقوط هرچه زودتر سلطنت در افغانستان برای شوروی مهم و لازمی بود، از طرف دیگر آنها میدانستند که خلق و پرچم نه تنها آماده اجرای همچو کار به دلیل اختلاف شدید درونی حزبی نیستند، بلکه بین مردم نیز محبوبیت ندارند و باز هم اگر در کودتا موفق شوند، در برابر قیام مردم قرار میگیرند، چنانکه این واقعیت بعد از کودتای 7 ثور آشکار شد. لذا شوروی ها بیک دوره انتقالی ضرورت داشتند تا در قبال آن بتوانند تحول را به

د پانو شمیره: له 4 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

نفع خود تدریجی سازند. برای تحقق این هدف یگانه کسیکه هم خواهان قدرت بود و هم توانائی استقرار نظام بعد کودتا را داشت، همانا محمد داؤد خان بود و بس.

محمد داؤد خان با عقده ای شدیدی که از ماده 24 قانون اساسی در دل داشت و آنرا یک توطئه علنی علیه شخص خود میدانست، در طول دهه قانون اساسی خاموشانه و مخفیانه در فعالیت بود تا مجدداً به قدرت برسد و نیز خطر محسوس دو کودتا را احساس میکرد: یکی کودتای هواداران شوروی خارج از نظام که زیر نام خلق و پرچم گردهم آمده بودند و از حمایت مستقیم شوروی برخوردار بودند و دیگر کودتای سردار عبدالولی در داخل نظام. البته محمد داؤد خان از امکان کودتای سومی از طرف هواداران گروه های افراطی اسلامی در آن وقت نیز غافل نبود و میدانست که عربستان سعودی و پاکستان از مدتها بدانسو در زمینه سرمایه گذاری کرده اند. لذا محمد داؤد خان در این اندیشه بود که در هر حالت ممکن است دیر یا زود از طریق کودتا های احتمالی اوضاع افغانستان دچار بی ثباتی گردد.

او میدانست که در صورت موفقیت جناح چپ، کشور بصورت قطع به دامن شوروی می افتد و در صورت موفقیت جناح راست باردیگر افغانستان دچار محافظه کاری دینی شده و از پیشرفت باز می ماند و در صورت کودتا به وسیله سردار عبدالولی از یکطرف که رقیب خاندانی او بقدرت میرسد و جان خودش به خطر می افتد، از طرف دیگر نظام سلطنتی نیز دچار آشوب میگردد، زیرا عبدالولی کفایت و تجربه لازم اداره کشور را ندارد.

محمد داؤد خان وقتی به توانائی خود در انجام کودتا به تنهایی می نگریست، میدانست که نسبت دوری ده ساله از قدرت، کسانی با کفایت را در اردو با خود ندارد که آنها متضمن موفقیت کودتا باشند. لذا به این فکر شد که به جلب و جذب جوانان پردازد. تا به کمک آنها زمینه کودتا را دیر یا زود فراهم سازد و نیز در عین زمان کوشید تا قبل از همه به نظر خواهی از کشور های دیگر پردازد، چنانکه یک سال و سه ماه قبل بوسیله وحید عبدالله طالب نظر امریکائی ها شد و نیز حسن شرق را بنام ظاهراً مریضی به چکوسلواکیه وقت اعزام کرد که در راه بازگشت در مسکو بصورت سری با مراجع شوروی به تماس شد و بعداً او را بار دیگر بنام تداوی دخترش به هند فرستاد تا نظر مقامات هندی را جویا شود. سفر برادرش محمد نعیم خان به امریکا و شوروی و متعاقباً به لندن، سفر تفریحی یا دیدار دوستان و یا به هدف تداوی نبود، بخصوص دیدار غیرمترقبه او با اعلیحضرت در لندن.

اینکه گفته میشود نعیم خان از پلان کودتا تا یک شب قبل از آن اطلاع نداشت، اکنون با موجودیت یک سند رسمی وزارت خارجه امریکا که اخیراً در اختیار قرار گرفته است، ثابت می شود که نعیم خان از نظریات محمد داؤد خان نه تنها قبلاً اطلاع داشت، بلکه با برادر خود در زمینه همکاری میکرد. محمد نعیم خان عمرش را در سیاست گذشاده بود و یک دیپلمات ورزیده بود و میخواست به حیث یک پل ارتباطی بین پادشاه و محمد داؤد خان نقش بازی کند و ظاهراً چنان نشان میداد که گویا از هیچ چیز آگاهی ندارد و گاهی هم در حضور بعضی ها بر برادر خود انتقاد میکرد. اما او زیرکانه میدانست که موضوع از چه قرار است و هرگز برادر خود را در چنین معرکه مهم و بزرگ تنها نمی گذاشت؛ روابط و همبستگی دو برادر به همه آشکار است.

اینکه محمد نعیم خان در دیدار غیرمترقبه خود با اعلیحضرت در لندن (با موجودیت عبدالولی و یا در غیاب او) باهم چه گفته اند هیچکس نمیداند، ولی حدس و گمان به حیث یک سناریو که در متن این نوشته نیز به عین عبارت درج گردیده، اینست که:

احتمالاً نعیم خان به پادشاه گفته باشد که در این اواخر کمونیستها درصدد یک کودتا در کشور میباشند و از داؤدخان خواسته اند تا سرکردگی کودتا را بدست گیرد. داؤد خان در حال تردد است و نمیداند چه کند. کمونیست به او گفته اند اگر او در اینکار پیشقدم نشود، خود آنها فوری دست بکار خواهند شد. داؤد خان فکر میکند که کناره گرفتن او در این

د پانو شمیره: له 5 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولۍ

موقع در حقیقت سپردن افغانستان بدست یک مشت نوکران روس خواهد بود، آن وقت هم افغانستان برباد خواهد رفت و هم سلطنت و خاندان. (الغیب عندالله)

با این ترتیب میتوان حدس زد که جواب شاه به نعیم خان چیزی دیگر جز این سه حالت بوده نمیتواند: خاموشی، یا مخالفت و ممانعت و یا قبول این واقعیت تلخ که داؤد خان این وظیفه را بعهده گیرد.

مراجعت فوری عبدالولی به کابل میتواند یک دلیل موجه برای قبول این احتمال باشد. بعضی ها معتقد اند که نعیم خان جرأت نمیکرد در حضور عبدالولی چنین موضوع را به اطلاع اعلیحضرت برساند. نعیم خان به حیث یک همکار برادر خود چه هر اسی از عبدالولی داشت که چنین مطلبی را به اعلیحضرت بیان نکند و آیا عبدالولی در همانجا محمد نعیم خان را ترور میکرد و یا با او مشت و لگد میشد؟ نه خیر، او شاید حرفهای نعیم خان را تمسخر میگرفت! (الغیب و عندالله)

سؤال مشروعبیت کودتا که بعضی ها انرا مطرح می سازند، قبلاً در قسمت دوم مقاله به تفصیل شرح داده شده که ضرورت به تکرار ندارد. همچنان موضوع نقض "حلف وفاداری" که بعضی ها محمد داؤد خان را متهم به آن می سازند، درحالیکه ده سال قبل او از همه مقام های ملکی و نظامی کشور برکنار شده بود و یک شخص فارغ از مکلفیت به ایفای "حلف وفاداری" که منضمه یک مقام است، بود.

بعضی ها میگویند که محمد داؤد خان در نامه های خود خواهان نظام "شاهی مشروطه" بود و به تداوم سلطنت می اندیشید، چه شد که با راه اندازی کودتا به یکبارگی برضد سلطنت گردید؟ در این ارتباط باید بگویم که در نامه اول محمد داؤد خان به حضور اعلیحضرت نخست تغییر نظام بوسیله یک ریفراندم از شاهی به جمهوری مطرح شده و آنرا با یک شیوه خاص مربوط به نظر اعلیحضرت دانسته بود. به عبارت دیگر هدف اصلی محمد داؤد خان از همان بدو مرحله ایجاد یک نظام جمهوری بود. واضحاً با اجرای کودتا معقول نبود که او خود را در راس سلطنت اعلام کند، بلکه وقت آن بود که به همان هدف اولی خود یعنی نظام جمهوری منهدم باشد.

محمد داؤد خان متأسفانه نقصی بزرگی داشت که وقتی برشخصی اعتماد میکرد، دیگر مراقب احوالش نمی بود به عبارت دیگر در این مورد دچار اشتباهاتی در انتخاب دوستان خود شده بود. از جمله فکر نمیکرد که حسن شرق شامل گتنگوری "نقاب پوشان" طرفدار شوروی و از وابستگان مخفی پرچم باشد. به او در جلب و جذب اشخاص برای هدف کودتا بسیار اعتماد داشت و حسن شرق نیز نقش یک "ایجننت دو طرفه" را در اینکار بسیار به مهارت و دقت بازی کرد. او کسانی را از رده های پایین پرچم و خلق یعنی گتنگوری دوم در اردو برای انجام کودتا معرفی کرد. بعضی معتقد اند که داؤد خان نا آگاه در دام حسن شرق افتاد، به نظر من محمد داؤد خان از این بازی کاملاً آگاه بود و میدانست که بدون حمایت جناح چپ نمیتواند کودتا را عملی سازد. او در آغاز با اینها موقع داد ولی در دل پلان خود را داشت که با استحکام نسبی نظام جمهوری باید به تدریج وابستگان چپگرا را از قدرت دور کند و بجای شان اشخاص دیگر را بگمارد و در عین زمان بکوشد با تشنید روابط با غرب و کشورهای اسلامی از وابستگی شوروی در کشور بکاهد. این روش عین سیاستی بود که محمد موسی شفیق در پیش گرفته بود و در نتیجه منجر به سقوط سلطنت گردید. اینبار عین خطر محسوس بود، ولی اشتباه داؤد خان در این بود که نتوانست نفوذ چپگراها را در اردو متوقف سازد. وزیر دفاع او حیدر رسولی که شخص ناعاقبت اندیش، کوتاه نظر و احساساتی بود، برای اینکه بعد از محمد داؤد خان خودش در قدرت مطرح باشد، به نحوی به دلداری و خاطر خواهی کسانی می پرداخت که فکر میکرد روزی از او در رسیدن بقدرت حمایت خواهند کرد. بناءً نخواست جلو نفوذ این اشخاص را در اردو بگیرد. او فکر میکرد که اردو کاملاً زیر امرش است. همچنان سهو دیگر داؤد خان در انتخاب همکاران مسلکی بود، زیرا او صداقت و وفاداری آنها را به خود، بالاتر از کفایت مسلکی آنها در امور میدانست و به این اساس بیشتر کسانی را به مقام رسانید که از نظر مسلکی ضعیف بودند.

د پانو شمیره: له 6 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

این تنها محمد داود خان نبود که برای رسیدن به قدرت نخست با جناح های فکری مخالف خود همکار شد، بلکه مثالهای دیگر نیز در جهان وجود دارند که البته با نتایج متفاوت منتهی شده اند. از جمله یکی هم راه اندازی انقلاب اسلامی توسط امام خمینی در سال 1979 برای سقوط سلطنت رضا شاه پهلوی در ایران بود.

امام خمینی در ایران تقریباً شش سال بعد از کودتای 26 سرطان عین شیوه ای محمد داود خان را در پیش گرفت و برای سقوط سلطنت نخست با مخالفان رژیم بخصوص حزب توده ایران همکار شد و پس از استحکام نظام به سرعت کوشید جناح همیسته ولی مخالف با مفکوره خود را سر به نیست کند و نظام مطلوب خود را یکه تاز میدان سازد. دلیل عمده موفقیت خمینی در اینکار دو عامل عمده بود: یکی خمینی به یک قشر روحانی ارتباط داشت که در جامعه ایران از نفوذ مذهبی فوق العاده برخوردار بود و مردم کشتارمخالفان نظام آخوندی را به استبداد آن رژیم توجیه نمیکردند و دیگر اینکه چون متعاقب انقلاب اسلامی روابط رژیم جدید ایران با امریکا برهم خورد، شوروی ها خواستند با حمایت از جناح های چپ، بخصوص حزب توده که حامی شان بود، بپردازند تا بتوانند رضایت و دوستی رژیم آخوندی را با خود داشته باشند و از مخالفت ایران در برابر امریکا بیشتر استفاده نمایند.

اما متأسفانه محمد داود خان نظر به شرایط کاملاً متفاوت در این هدف موفق نشد و تنها به تصفیه یک تعداد چپگرا ها از مقامات بالا در ساحه ملکی اکتفا کرد و در ساحه نظامی نه تنها توجه جدی نکرد، بلکه بوسیله روابط شخصی که بعضی چپگراها توانستند خود را در مقامات حساس اردو نگهدارند، که این یک اشتباه بزرگ بود. محمد داود خان در موفقی نبود که مثل خمینی مخالفان خود را بطور گروهی و جمعی سر به نیست کند و از میان بردارد. شهادت معصومانۀ میوند وال که بطور مرموز صورت گرفت، او را در اینکار محتاط ساخته بود و پس از امضای حکم اعدام پنج نفر مربوط آن گروه، دیگر هیچ مخالف سیاسی او محکوم به اعدام نشد و به زندانی ساختن آنها اکتفا کرد. در ارتباط با مثال خمینی که شوروی ترجیح داد از رژیم آخوندی حمایت کند و نه از حزب چپگرای توده، باید گفت که در برابر محمد داود خان مقامات شوروی، بخصوص سفارت آن کشور در کابل از هر دو شاخه حزب دموکراتیک خلق بسیار جدی حمایت کردند و طوریکه فوقاً از قول خلیل زمر- یکی از هواداران میراکبر خیبر نقل گردید، آن سفارت در اتحاد هر دو شاخه با جدیت داخل اقدام شد تا آنها را متحد و بوسیله مشاوران نظامی خود و عناصر افغانی تربیه شده در دستگاه های عملیاتی و استخباراتی شوروی آماده کودتا سازند.

محمد داود خان یکبار گفته بود که نمیخواهد با اعدام رهبران چپگرا، از آنها قهرمان درست کند و منتظر فرصت بود تا دلالتی برای بازداشت و محاکمه شخصیت های کلیدی خلقی و پرچمی بدست آورد. لجام دادن دولت به مراسم تدفین میر اکبر خیبر و متعاقباً بازداشت عده ای از اراکین خلقی و پرچمی میتوانست یک موقع مناسب برای اینکار باشد، که متأسفانه با شعله ور شدن فوری کودتای ثور این فرصت از دست رفت و برعکس، این آتش جان خود محمد داود خان و خانواده اش را و در مجموع وطن را سوختاند.

در پایین مقاله میخواهم به این نکته اشاره کنم که بعضی ها بر اینجانب انتقاد میکنند که من با نشر سلسله نوشته های اخیر خود در مورد محمد داود خان "تغییر نظر" داده ام. احتراماً خدمت ایشان عرض میشود که قضاوت اینجانب در کل هیچ تغییری نکرده و محمد داود خان را من به حیث یکاز شخصیت بزرگ نیمه دوم قرن بیستم در افغانستان میدانم و اگر نظرم در بعضی فروع اندک تغییر کرده باشد، مربوط به دسترسی به اطلاعات و اسناد بیشتر خواهد بود که همیشه فکر انسان را به خود مشغول می سازد و هرچه بیشتر مطالعه و تحقیق گردد، به همان اندازه جولانگاه فکری نیز در یک موضوع بیشتر میشود که ممکن است اینکار موجب بعضی تغییر نظرهای قسمی گردد. باید عرض کنم که امروز نه محمد داود خان زنده و در مقام است و نه منفعتی از حمایت موصوف عائد حال کسی میگردد، لذا تحقیق پیرامون آن دوره برای اینجانب جز روشن شدن تاریخ و جلوگیری از تحریف واقعیت ها، چیزی دیگری نیست. در پایان از علاقمندان موضوع میخواهم که هرگاه نقص و خلالتی را در این نوشته می یابند، بر من منت گذارند و آنرا

د پانو شمیره: له 7 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ

بطور مستند (نه از قول شفاهی احمد و محمود که چنین و چنان گفت و نه تکرار مکررات) بنویسند و در این پورتال یا هر جای دیگریه نشر برسانند و دین خود را برابر تاریخ انجام دهند و اینجانب از ابراز نظر صائب و عاری از حب و بغض های شخصی هموطنان عزیز در زمینه صمیمانه استقبال میدارم. و ماعلینا الی البلاغ

(پایان قسمت پنجم و ختم مقاله)

د پانو شمیره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په ځیر و لولئ